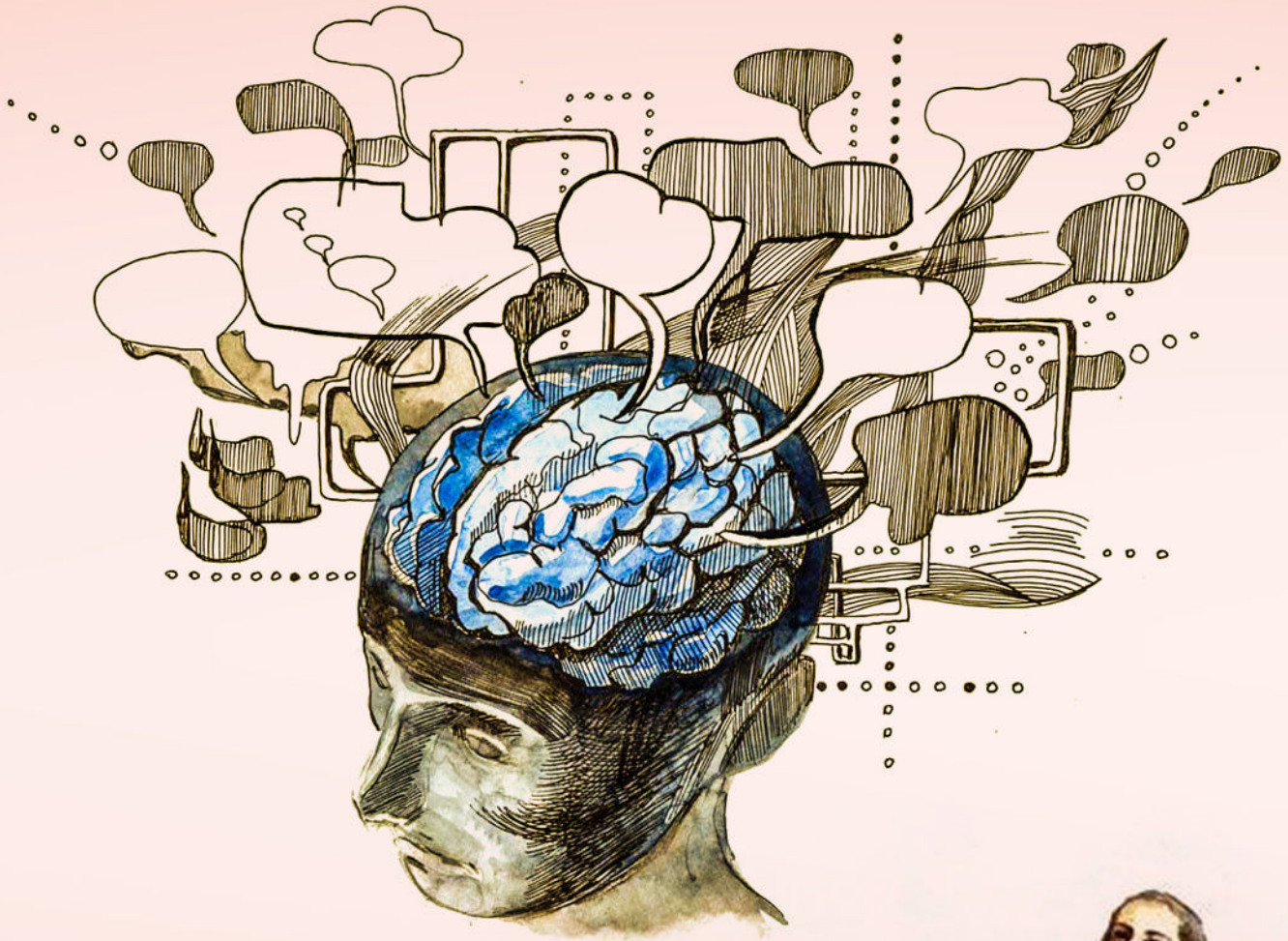


برهان فرشتی علیہ طبیعت گرایہ



انجمن آنتی شبہات



مترجم: یاسر قزل



https://t.me/anti_shobahat



« انجمن آنتی شبّهات »



تابع قوانین و مقررات کشور ایران است.
حوزه فعالیت: فلسفه دین و رد شبّهات.

ما را در صفحات زیر دنبال کنید

سایت:

<http://Anti-Shobahat.com>

اینستاگرام:

[Instagram.com/Anti_Shobahat](https://www.instagram.com/Anti_Shobahat)

آپارات:

[Aparat.com/Anti_Shobahat01](https://www.aparat.com/Anti_Shobahat01)

آیدی جهت ارتباط:

[@YaserGhezel](https://www.instagram.com/YaserGhezel)

((برهان فرگشتی علیه طبیعت‌گرایی))

به هوش باشید!!

مطالبی که در این مقاله خواهید خواند، می‌تواند دیدگاهتان نسبت به دنیا را عمیقاً به لرزه در آورد.

حتی اگر نلرزاند، مطمئن باشید که دیدتان نسبت به دنیا را گسترده‌تر خواهد کرد. به دلیل اینکه در این مقاله به عمیق‌ترین نقاط فلسفه ورود خواهد شد، توصیه می‌کنیم با ذهنی باز و با آرامش به مطالعه آن بپردازید. باوجود پیچیده بودن موضوع، ما باز هم سعی کردیم بصورتی که همگان بتوانند بفهمند توضیح دهیم.

اگر حاضر هستید، شروع کنیم...

بگوییم چشمانتان را در جایی که پیش از آن هیچ وقت آنجا نبوده‌اید باز می‌کنید و هیچ چیزی به یاد نمی‌آورید.

اینکه چطور به آنجا آمده‌اید و اینکه چرا آنجا هستید را نمی‌دانید.

با تعجب و بی‌معنایی خیره به اطراف شده‌اید.

زمانی که به اطراف نگاه می‌کنید، متوجه می‌شوید که در این مکان یک در و در کنار در یک کلید وجود دارد.

حسیات و شهودتان به احتمال زیاد برای فهمیدن اینکه چه خبر است به شما خواهند گفت که باید در را باز کنید.

همین که دستتان را به سمت کلید دراز می‌کنید، نمایش تلوزیونی موجود در سمت دیگر مکان پخش می‌شود و در این نمایش وقایع بدی که در نتیجه زدن بر روی کلید بر روی فرد قبل از شما که در این مکان بوده رخ داده است، به نمایش گذاشته می‌شود. به زمین نگاه می‌کنید، بر روی زمین رد خون وجود دارد. به احتمال زیاد به حسیات و شهودتان شک کرده و از زدن بر روی کلید صرف نظر خواهید کرد.

درحالی که خون بر روی زمین ممکن است تنها رنگ بوده باشد، بلکه هم دوستان هم دانشگاهیتان در دانشگاه پزشکی با استفاده از آنستازی شما را بی‌هوش و تنها با شما شوخی کرده‌اند.

اما دیدنی‌های پخش شده بر روی اکران برای به شک افتادن شما و برای به سرعت بر روی کلید نزدن شما، لازمه‌ای کافی و موفق است. در شرایط نرمال به منطقمان، تفکراتمان، حافظه‌مان، باورها و حسیات و شواهدمان، خلاصه به تمام توانایی‌های شناختی‌مان اعتماد می‌کنیم، مگر نه؟ مثلاً چون از منطقمان استفاده می‌کنیم بچه‌مان را شب دیر وقت در یک مکان پرت نمی‌گذاریم.

اینکه دو با دو چهار می‌شود را می‌فهمیم.

اینکه دیشب کجا بوده‌ایم و اینکه اسم همسایه‌مان ویصل نمی‌باشد را به یاد می‌آورید. اینکه الان لامپ اتاقمان روشن است و یا اینکه روشنایی بیرون از خورشید می‌آید را می‌دانیم.

اما اگر سببی باشد که منجر به شک کردنمان به تمام توانایی‌های شناختی‌مان بشود چه؟ اما اگر درحالی که شما یک دیدگاه مشخص به دنیا دارید، می‌توانستیم نشان دهیم که نمی‌توانید به هیچ یک از توانایی‌های شناختی‌تان اعتماد کنید چه؟

اگر می‌توانستیم نشان دهیم که نمی‌توانید از مطمئن‌ترین چیزهایی‌تان، در خصوص چیزهایی که بیشترین اطمینان را در خصوصشان دارید، نیز مطمئن باشید چه؟

یا اگر می‌توانستیم شما را در خصوص هر چیزی در مورد زندگی به وضعیت مشکوکی کسی که از زدن بر روی کلید خودداری کرد، دچار بکنیم چه؟

این فکر بسیار ترسناک است، مگر نه؟

پس بیاید شما را با برهانی که مشکل بزرگی برای آتئیست‌های بسیاری ایجاد خواهد کرد،

آشنا کنیم...

اسم این برهان، **برهان فرگشتی علیه طبیعت‌گرایی** است.

این برهان اگر برهان جدیدی شناخته نشود نیز بخاطر پیچیده بودنش هیچ زمانی نتوانسته است محبوب و پر طرفدار بشود، به همین دلیل به احتمال زیاد اولین بار است که اسمش را می‌شنوید.

اولیه‌ترین حالت برهان در سال ۱۸۹۵ برای اولین بار در کتاب اساسیات ایمان نوشته آرتور بلفور رئیس جمهور انگلستان به قلم درآمده است.

بعدها سی. اس لویس الهیات‌دان مسیحی با برهانی مشابه به پیش آمده است. و در آخر این برهان توسط فیلسوف دین آلون پلانتینگا به شکل قدرتمنی شکل و گسترش یافته است.

ما الان می‌خواهیم برهان را به شکلی که هر کسی بتواند بفهمد توضیح دهیم، در کنار این به تمام انتقاداتی که ممکن است در خصوص برهان مطرح شود نیز جواب می‌دهیم. آتئیست‌های بسیاری عادتاً فرگشت را به عنوان سلاهی بر علیه دین‌ها استفاده می‌کنند. ما می‌خواهیم نشان دهیم که فرگشت در اصل سلاهی که بتوان بر علیه دین‌ها استفاده کرد نیست، بلکه سلاهی است که می‌تواند بر علیه آتئیسم استفاده شود. پیش از ورود به برهان لازم است که دو مفهوم با اهمیت را بدانیم: یکی ناتورالیزم (طبیعت‌گرایی) است و دیگری هم فرگشت. ناتورالیزم (طبیعت‌گرایی) دیدگاه نسبت به دنیایی است که بسیاری از آتئیست‌ها صاحب آن هستند، اگر هر آتئیستی حتی اسمش را نداند هم، اکثر آتئیست‌ها این دیدگاه را دارند. ناتورالیزم به عنوان طبیعت‌گرایی نیز شناخته می‌شود.

● بنابر طبیعت‌گرایی:

قدرت‌های فراطبیعی وجود ندارد.

هر چیز موجود در طبیعت یک توضیح علمی دارد.

مثلاً از اینکه ذهن و عقل انسان تماماً با ماده توضیح داده می‌شود، دفاع می‌کنند.

یعنی چیزی به اسم روح در وجود انسان‌ها وجود ندارد.

همه چیز عبارت از طبیعت است و خارج از طبیعت هیچ چیزی وجود ندارد.

انسان‌ها محصول یک سیر تصادفی کورکورانه هستند و در ریشه تنها از ماده تشکیل شده‌اند.

● فرگشت نیز:

تئوری علمی‌ای می‌باشد که نحوه و سیر بوجود آمدن انسان را توضیح می‌دهد. بنابر سیر فرگشتی گونه‌های جاندار که بتوانند به بهترین نحو با طبیعت تطبیق پیدا کنند می‌توانند در حیات باقی بمانند.

فرگشت هیچ چیزی را به حساب وارد نمی‌کند، یعنی برای اینکه یک جاندار با ویژگی‌های مشخص بوجود بیاید کار نمی‌کند، با انتخاب جاندار که به بهترین نحو با طبیعت تطبیق پیدا می‌کند ادامه می‌دهد.

اگر انسان‌ها فرگشت پیدا کرده باشند، بصورت طبیعی مغز و عقل‌شان نیز باید فرگشت پیدا کرده باشند.

یعنی چیزی به نام ذهن که باور می‌شود در داخل مغز است، باید کاملاً فرگشت یافته باشد. فیلسوف ذهن مشهور دنیل دنت که آتئیست نیز می‌باشد در این خصوص اینطور می‌گوید: **مغزمان همانند دیگر اعضای بدنمان محصول یک سیر فرگشت که میلیون‌ها سال طول کشیده است می‌باشد، بنابر دیدگاه فرگشتی قابلیت تفکرمان فرقی با قابلیت هضم غذایمان ندارد، هردو آنها هم می‌توانند با تئوری انتخاب طبیعی داروین توضیح داده شوند، یعنی به این شکل که بهترین زنده می‌ماند.**

دنیل دنت

(BBC, The Life Scientific - Evolution of the Human Brain)

اما اگر مغز و تفکرات متعلق به آن، به شکلی که بتوانند برای زنده ماندن مناسب باشند فرگشت یافته باشند، آیا می‌توانیم ادعا کنیم که در عین زمان به شکلی فرگشت یافته‌اند که تفکر درست را نیز تولید بکنند؟

آتئیست مشهور دانشمند اعصاب سام هرپس در این خصوص اینطور می‌گوید:

حسیات و شهود منطقی، ریاضی و فیزیکی ما از طرف انتخاب طبیعی برای یادگیری درست طراحی نشده‌اند.

(Moral Landscape s,66)

یعنی برای دانستن اینکه چه چیزی درست است طراحی نشده‌اند.

دانشمند اعصاب و فیلسوف ذهن پاتریشیا چورچلند نیز اینطور می‌گوید:
اگر به ویژگی‌های پایه نگریسته شود، یک سیستم عصبی، برای اینکه اورگانیزم چهار چیز را بتواند انجام دهد کار می‌کند: تغذیه، فرار، جنگ و تولید مثل.
اولین کار سیستم‌های عصبی این است که برای در حیات ماندن اورگانیزم، اعضای بدن را در جایی که نیاز است باشند نگه دارد.

تحولات جاری در موتور احساسات، در حال بخشیدن یک مزیت فرگشتی می‌باشند:
تمثیل بسیار بالاتر و به طرز کاملتر اینها، تا مدتی که طراحی شده بودن اورگانیزم بنابر طرز حیات و شانس در حیات ماندن اورگانیزم را افزایش دهد، دارای مزیت است. اما حقیقت، حالا هرچه که باشد، آن دیگر قطعاً در پایین‌ترین پلان قرار می‌گیرد.

(Journal of Philodophy LXXXIV (Oct. 1987), s.548.)

توماس ریت فیلسوف اینطور گفته است:

اگر می‌خواهید از راستی حرف کسی مطمئن شوید، از او به هیچ وجه نپرسید که راست می‌گویی؟ اگر آن شخص ذاتاً آدم درستی نباشد، سوال راست می‌گویی از آن شخص نیز بی‌معنی می‌باشد.

به همین شکل اگر مغزمان به شکلی که بتواند برای در حیات ماندن مناسب باشد فرگشت یافته باشد، به قابل اعتماد بودن تفکری که محصول این مغز است، چطور می‌توانیم اعتماد کنیم؟

● برهان فرگشتی علیه طبیعت‌گرایی

پلانتینگا در این نقطه وارد میدان می‌شود، پلانتینگا این را به ما می‌گوید که نمی‌توانیم هم طبیعت‌گرایی و هم فرگشت را در عین زمان قبول کنیم.

زیرا در زمانی که هم طبیعت‌گرایی و هم فرگشت را قبول کنیم، به هیچ شکلی نمی‌توانیم به توانایی‌های شناختی‌مان اعتماد کنیم.

اگر باور به درستی طبیعت‌گرایی دارید، در عین زمان باید به اینکه این باورتان چون برای در حیات ماندن شما کارآمد شناخته شده است، از طرف مغزتان تولید شده است، نیز باور کنید. نه بخاطر درست بودنش.

یعنی بخاطر درست بودنش تولید نشده است.

یعنی در اصل طبیعت‌گرایی در اینجا خودش، خودش را باطل می‌کند.

حال بیایید این را در اینجا با یک دایره باطل کننده نشان بدهیم، این دایره بطلان و دور باطل در عین زمان می‌تواند به عنوان خلاصه حرف مقاله نیز باشد.

۱. به درست بودن طبیعت‌گرایی باور دارم

۲. یک محصول سیر فرگشتی‌ام

۳. تمام باورهایم به شکلی که برای در حیات ماندن مناسب باشند فرگشت یافته‌اند

باور (به درستی طبیعت‌گرایی باور دارم) نیز در داخل این است.

در وضع قبول طبیعت‌گرایی در اصل تمام باورهایمان تنها برای اینکه ما را در حیات نگه دارند طراحی شده‌اند.

یعنی هر آن چیزی که فکر می‌کنیم درست است، عبارت می‌شود از: چند نوع توهم!
جان‌گری فیلسوف اینگونه گفته است:

ذهن انسان برای موفقیت فرگشتی خدمت می‌کند نه برای حقیقت.

فکر کردن به عکس این ما را به تفکر پیش از داروین که انسان‌ها را متفاوت از دیگر جانداران می‌دانست، می‌رساند.

تئوری داروین به ما مورد نیاز نبودن راستی و حقیقت برای در حیات ماندن را نشان داده است، بنابر دیدگاه فرگشتی حقیقت هیچ برتری‌ای نسبت به غیر حقیقت ندارد.

(Straw Gods s.20 - 26-27)

حتی خود داروین نیز در زمانش شخصا اینگونه اعترافی کرده است:

دائماً در درونم یک شک ترسناک بالا می‌آید، عجباً می‌توانیم به ذهن انسانی که از پستانداران بسیار پایین‌تر فرگشت یافته است، اعتماد کنیم؟

اگر از عقل یک میمون چیزی در می‌آید، عجباً کسی که به چیزهای خارج شده از عقل میمون اعتماد کند وجود می‌داشت؟

(مکتوب داروین به گراهام، سال ۱۸۸۱)

■ اولین انتقادی که به عقلتان خواهد آمد به احتمال زیاد این است:

خوبه اما چیزهایی که برای ما بسیار منطقی به نظر می‌رسند چطور ممکن است غیرقابل اعتماد باشند؟

این را به این شکل می‌توانید بفهمید:

یک انسان وقتی به داخل آب می‌افتد حس خیسی می‌کند زیرا او یک جاندار آبی نیست، اما یک ماهی چون ذاتا بطور مداوم در درون آب می‌باشد احساس خیسی نمی‌کند، حتی نمی‌داند خیس شدن یعنی چه، به همین شکل اگر عقلمان به شکلی فرگشت یافته باشد که برای در حیات ماندن ما مناسب باشد، متوجه این نخواهیم بود که چیزهایی که برای ما بسیار منطقی به نظر می‌رسند در اصل حقیقت نه، بلکه چیزهایی هستند دارای مزیت برای زنده نگه داشتن ما.

البته قسمتیش ممکن است واقعا هم حقیقت باشد اما اصلا نمی‌توانیم از این مطمئن باشیم.

انتقاد دیگری که ممکن است به عقلتان بیاید نیز به این شکل است:

مغز برای زنده ماندن فرگشت می‌یابد اما عقل مجبور نیست اینطور باشد.

اما آیا این انتقاد وارد است؟

بنابر طبیعت‌گرایی عقل و یا آگاهی ذاتا تماما از سوی مغز شکل می‌گیرد، نورون‌های موجود در مغز انسان در جهت در حیات ماندن فرگشت می‌یابند و وقتی اینکار را می‌کنند باور درست را به حساب وارد نمی‌کنند، درست و یا نادرست بودن یک باور را ول کنید، بدون استثناء تمام باورها ذاتا بر واکنش‌های نورون‌هایی مشابه تکیه کرده‌اند، مغز وقتی در جهت در حیات ماندن فرگشت می‌یابد، اینکه عقلی که یک محصول آن می‌باشد، برعکس آن راه متفاوتی را دنبال کند، نمی‌تواند مورد بحث قرار گیرد.

مغزی که مسبب رفتارهای انسان‌ها می‌باشد، در عین زمان مسبب باورهای انسان‌ها هم می‌شود.

این را به این شکل می‌توانید بفهمید:

به شخصی ماده‌ای مخدر می‌دهند، اما شما باز هم ادعا می‌کنید حرف‌هایی که از دهان آن شخص در خواهد آمد درست است!

چنین چیزی البته که موضوع بحث قرار نمی‌گیرد.

فرگشت مغز اینکه شما مستقل از فرگشت آن فکر کنید را ممنوع می‌کند، همانطور که شخصی که ماده مخدر مصرف کرده نمی‌تواند مستقل از تأثیری که آن مخدر بر مغزش گذاشته است فکر کند.

■ انتقاد بعدی:

اما آیا ممکن نیست صاحب حقیقت بودن برای در حیات ماندن جانداران یک مزیت باشد؟ یعنی آیا ممکن نیست جاندارانی که توانسته‌اند در حیات باقی بمانند ذاتاً همان جاندارانی باشند که صاحب حقیقت هستند؟

مثلاً فکر کنیم که یک گورخر در میان بوته‌ها یک ببر دیده است، خطرناک بودن ببرها را می‌دانیم، خوب دانسته شدن خطرناک بودن ببر توسط گورخر، یعنی دانستن حقیقت، برای او بسیار دارای مزیت نیست؟

اگر سطحی فکر کنید بلکه هم فکر خواهید کرد که همینطور است، اما باید دقت کنید که این الزاماً اینطور نیست، یعنی گورخرها حتی با باور به اینکه ببرها خطرناک نیستند نیز می‌توانند در حیات باقی بمانند.

به این فکر کنید که گورخر باور به این دارد که ببر جاندار است که می‌خواهد با او بازی کند و به اینکه گورخر باور دارد که دویدن یک نوع بازی است فکر کنید.

در این وضعیت گورخر برای بازی کردن خواهد خواست که بدود، بدلیل دویدنش نیز شانس در حیات ماندنش افزایش خواهد یافت، یعنی گورخر حتی در وضعیتی که فکر کند ببر بی‌خطر است نیز می‌تواند در حیات باقی بماند.

اگر فعل دویدن، در حیات ماندن گورخر را حفظ خواهد کرد، اینکه گورخر با چه طرز فکری اینکار را انجام می‌دهد اهمیتی ندارد.

بنابر دیدگاه فرگشتی هر باوری که مسبب دویدن بشود دارای مزیت است، یعنی جانداران با باوری نادرست نیز می‌توانند زنده بمانند.

میان حقیقت و زنده ماندن ارتباطی مستقیم وجود ندارد.

دانش‌های بسیاری که برای زنده ماندن مفید هستند در عین زمان می‌توانند حقیقت را شامل نشود.

مثلاً اینشتین سال‌ها به اینکه جهان بر یک سیستم استاتیک یعنی بدون تغییر صاحب است باور کرد، با این باور نیز کشفیات و نتایج علمی بسیاری دریافت کرد. سال‌ها بعد اشتباه کردن اینشتین و اینکه جهان در اصل دواما در حال گسترش است، فهمیده شد.

یعنی اینشتین صاحب یک دیدگاه اشتباه نسبت به جهان بود باوجود این تحقیقات علمی بسیاری که با این دیدگاه اشتباه به راه انداخت، به نام علم بسیار مفید واقع شد. حتی امروزه نیز بسیاری از آنها را استفاده می‌کنیم، حتی بلکه هم در آینده بوسیله دیدگاه جهانی دارای خطای انشتین در یک سیاره دیگر زندگی‌مان را ادامه خواهیم داد و نسل انسان مدتی دیگر به در حیات ماندن‌اش ادامه خواهد داد. یعنی همانطور که از مثال نیز فهمیده شد، چیزی‌هایی که مفید می‌باشند در عین زمان می‌توانند در حال توصیف حقیقت نباشند.

بنابر دیدگاه فرگشتی درجه مفید بودن یک چیز از درست و اشتباه بودنش مهمتر است، بعضاً دانش درست، تماماً بلعکس می‌تواند منجر به زنده نماندن جانداران شود. پلانتینگای فیلسوف به علت بسیار پیچیده بودن حقیقت این را مطرح می‌کند که اقتباس کردن آن توسط جانداران می‌تواند بسیار سخت باشد، مثلاً در فلش‌های ((یواس پی)) ای که استفاده می‌کنیم هرچیزی بصورت یک کد قید می‌شود، وقتی آن کدها را در رایانه باز می‌کنیم به صورت رسم می‌بینیم‌شان، رسم‌ها حتی اگر حقیقت را ساطع نکنند هم از این لحاظ که ما آنها را در حافظه‌مان بهتر نگه داریم‌شان داده‌هایی بسیار آسان‌تر، مفیدتر و نیازمند صرف انرژی کمتر می‌باشند.

از این دید می‌توان گفت که حقیقت از دیدگاه فرگشتی دارای مزیت نه، بلکه ضد مزیت نیز می‌تواند باشد.

حتی تفکراتی مشابه این در سال‌های اخیر شروع به کمک گرفتن و پشتیبانی شدن از سوی علم نیز کرده‌اند، مثلاً گروهی از دانشمندان در سایه شبیه سازی‌های فرگشتی‌ای که انجام داده‌اند، مطرح کرده‌اند که نیازی نیست جاندارانی که صاحب ویژگی حقیقت هستند دارای مزیت باشند.

دانشمندانی که تحقیقات را اداره کرده‌اند، یافته‌هایشان را با این سخنان افاده می‌کنند:

برهان‌های مطرح شده مبتنی بر ترجیح حس واقعیت توسط فرگشت هم از لحاظ تئوریک

و هم از لحاظ تجربی و آزمایشی اشتباه می‌باشند، در شبیه‌سازی‌هایی که انجام دادیم این را تثبیت کردیم که ادراک حقیقت، بیشتر از حقیقت عینی از طرف ادراکاتی که حقیقت نمی‌باشند و برای فایده رساندن طراحی شده‌اند، بدست آمده است. این ایما می‌کند که ترجیح ادراک حقیقت توسط انتخاب طبیعی بی‌لزم است.

(Justin T.Mark, Brian B.Marion, Donald D.Hoffman, "Natural selection and veridical perceptions," Jurnal of theoretical biology 266 (2010) 504 – 515.)

اگر تنها یک چیز باشد که از لحاظ دیدگاه فرگشتی آن را قطعی بدانیم، آن نیز نبود رابطه‌ای مستقیم بین حقیقت و زنده ماندن است.

در اصل لازم است که آتئیست‌های بسیاری نیز به تأیید این موضوع پردازند، زیرا بنابر دیدگاه آتئیست‌ها باورهای دینی انسان‌ها با سیر فرگشتی شکل گرفته است، اما همان آتئیست‌ها ادعا می‌کنند که دین‌ها شامل حقیقت نمی‌شوند، اگر به این فکر کنیم که در دنیا در حال حاضر نیز دینداران بسیاری وجود دارد، می‌توانید از این آتئیست‌ها اینطور بپرسید: چطور می‌شود جاندارانی که صاحب حقیقت نمی‌باشند تا به حال توانسته‌اند زنده بمانند؟

بنابر این لازم است که این آتئیست‌ها نیز قبول کنند که چیزهایی که حقیقت را ساطع نمی‌کنند نیز می‌توانند مزیت فرگشتی باشند، یعنی اعتراض کردن یک آتئیست به این موضوع می‌تواند راه را بر تناقض پیدا کردن با خود باز می‌کند.

■ شاید اینگونه انتقادی نیز به عقلتان بیاید:

می‌دانیم که انسان‌های بسیاری با خودکشی به زندگی خود پایان می‌دهند و خودکشی از جنبه زنده ماندن چیزی ضد مزیت بنظر می‌رسد.

یعنی آیا ممکن نیست خودکشی کردن انسان‌ها اشارتی به این باشد که در اصل مغز در هر زمانی زنده ماندن را نمی‌خواهد؟

با تکیه بر این نمی‌توانیم فکر کنیم که هر باوری برای در حیات ماندن نمی‌باشد؟

و در نتیجه طبیعت‌گرایی نیز نمی‌تواند یکی از اینها باشد؟

بنابر دیدگاه طبیعت‌گرایی مغز یک شخص مایل به خودکشی نیز در اصل صاحب باور انتقال

او به مکانی دارای امنیت و آرامش و خوشبختی بیشتر می‌باشد.

حتی کسانی که خودکشی می‌کنند نیز در آرزوی خوشبختی هستند، بخاطر این می‌خواهند

خودکشی کنند که به خودشان تلقین کرده‌اند و باورانده‌اند که مرگ از زنده ماندن خوشبختی بسیار بزرگتری می‌باشد.

اگر خوشبخت شدن را نمی‌خواستند، ادامه دادن به زندگی ناخواسته‌شان در دنیا را ترجیح می‌دادند، مغزشان به آنها می‌گوید که دنیا برای آنها جایی بد است، جایی که لازم است از آن دور بمانند.

یعنی به عبارتی در خودکشی برای آنها به دنبال دری به مکانی با آرامش‌تر و امن‌تر گشته می‌شود.

دقت کنید که در اینجا نکته مهم، حقیقتاً اینطور بودن یا نبودن این نیست.

فرگشت یک سیر و روند تمام شده نمی‌باشد، فرگشت با سیر تجربه و شکست شکل می‌گیرد، بنابر دیدگاه فرگشتی در بین جانداران دوماً تفاوت‌ها رخ می‌دهد، از بین این جانداران متفاوت هرکدام که از دید در حیات باقی ماندن قوی باشند، آنها به زندگی ادامه می‌دهند.

جاندارانی که خودکشی می‌کنند یک باور اشتباه در حیات ماندن را صاحب شده‌اند، این به این معنی نیست که جاندارانی که نمی‌خواهند خودکشی کنند صاحب باور در حیات ماندن نمی‌باشند.

هر دو گروه هم صاحب باور در حیات ماندن می‌باشند، اما این تنها در یک گروه حقیقتاً کارآمد خواهد بود.

عمل خودکشی، این حقیقت که جانداران در هر زمانی به شکلی که در حیات باقی بمانند فرگشت می‌یابند را تغییر نمی‌دهد.

■ انتقاد محتمل دیگر نیز به این شکل است:

باور به الله نیز نمی‌تواند محصول سیر فرگشتی باشد؟

شخصی که به درست بودن طبیعت‌گرایی باور دارد، زمانی که بگوید من باور دارم که باور به الله نیز بنابر سیر فرگشتی شکل گرفته است، خود این باورش نیز بایستی محصول تولید شده در روند فرگشتی باشد و ما نمی‌توانیم به درستی این باور اعتماد کنیم.

یعنی این ادعا در زیر سقف طبیعت‌گرایی خود خود را ابطال می‌کند.

یک طبیعت‌گرا چون نمی‌تواند از قابل اطمینان بودن باورهای خود مطمئن شود، اصلاً نمی‌تواند مطمئن شود که این تفکر، یعنی اینکه باور به خدا در سیر فرگشتی شکل گرفته است،

نیز مورد اطمینان است.

حال دایره بطلان کننده یعنی دایره دور باطل‌ای که برای طبیعت‌گرایانی که فرگشت را قبول دارند ایجاد مشکل می‌کند را دوباره به یاد آوریم.

خب اما تئیس‌ها و یا مسلمان‌هایی که به خدا باور دارند چطور از قربانی این دایره بطلان کننده شدن نجات پیدا می‌کنند؟

مگر عین همین دایره بطلان کننده برای مسلمانان نیز وارد نیست؟
برای یک تئیس (خدا باور) و یا مسلمان هیچ سببی برای اعتماد نکردن به توانایی‌های شناختی‌اش وجود ندارد.

یک تئیس به این باور دارد که الله انسان‌ها را به شکلی خلق کرده است که بتواند او را بشناسد و صنعتش را شکر و تقدیر کند.

کیهان‌شنان مسیحی کپلر اینطور گفته است:

خدایی که همه چیز موجود در جهان را بسته بر یک مقدار معلوم قرار داده است، در عین زمان به ذهن انسان ویژگی‌هایی را داده است که این نقش و طرح را بتواند بفهمد.

(Gerald Holton, Thematic Origins of Scientific Thought: kepler to Einstein)

اینکه می‌توانیم جهان را بفهمیم و به عقلمان اطمینان کنیم از آیات قرآنی بسیاری نیز فهمیده می‌شود.

مثلاً در آیه ۲۶ سوره بقره اینطور ذکر می‌شود:

خداوند شرم ندارد از این که مثال بزند به، پشه‌ای یا کمتر از آن. کسانی که اهل ایمانند می‌دانند این صحیح و درست است و از جانب خدایشان می‌باشد.

همچنین در آیه دیگری اینطور ذکر می‌شود:

مسلماناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگش زنده ساخته و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و در تغییر مسیر بادها و ابرهائی که در میان آسمان و زمین معلق می‌باشند، نشانه‌هایی است برای مردمی که تعقل ورزند. (بقره ۱۶۴)

علاوه بر این‌ها در آیات بسیار دیگری هم دوماً افاده‌هایی که می‌گوید تعقل نمی‌کنید؟! تفکر نمی‌کنید؟! و ... ذکر می‌شوند.

یعنی هیچ سببی برای اینکه یک مسلمان به عقلش اعتماد نکند وجود ندارد. مسلمانان به اینکه انسان‌ها تنها به ماده محدود می‌شوند نه، بلکه به اینکه انسان‌ها روح هم دارند باور دارند.

یعنی به اینکه آگاهی انسان به ماده تقلیل پیدا نمی‌کند باور دارند. حتی این در خصوص مسلمانانی که باور دارند الله خلقت را بوسیله فرگشت انجام داده است نیز صدق می‌کند.

چونکه آن مسلمانان به این باور دارند که خداوند در سیر فرگشتی مداخله کرده و یا حداقل خداوند سیر فرگشتی را طوری که بتوانیم به توانایی‌های شناختی‌مان اطمینان کنیم طراحی کرده است.

اما کسانی که از یک دیدگاه فرگشتی طبیعت‌گرایانه دفاع می‌کنند، چون نمی‌توانند پایه و اساسی پیدا کنند که بتواند ادعا کند که می‌توانیم به توانایی‌های شناختی‌مان اعتماد کنیم، نمی‌توانند هیچ گونه ادعایی در خصوص راستی و درستی موضوعی بکنند، این شامل درستی طبیعت‌گرایی نیز می‌شود.

زمانی که بگویند ما باور نداریم که موجودات فراطبیعی وجود دارند، این ادعایشان بنابر دیدگاه‌های خودشان غیر قابل اعتماد می‌شود.

برهان پلانتینگا اینکه دفاع کردن از تئوری فرگشت با دیدگاهی طبیعت‌گرایانه، دیدگاهی که خود خود را نقض و باطل می‌کند می‌باشد را، جلوی چشمان‌مان آورده است. بحث‌های آکادمیک بسیار پیچیده دیگری نیز در خصوص این موضوع وجود دارد ما فعلاً می‌خواهیم در اینجا یک نقطه در این بحث بگذاریم.

مقاله را با این سخنان تامل برانگیز پلانتینگا به پایان می‌رسانیم:

بین دین و علم یک ضدیت سطحی اما یک تطابق عمیق، اما بین طبیعت‌گرایی و علم یک تطابق سطحی اما یک ضدیت عمیق وجود دارد.

آلوین پلانتینگا

منبع:

<https://youtu.be/PsvQF531ygs>

مترجم: یاسر قزل

گرافیک: عبدالجبار

